

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

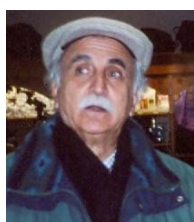
[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی  
مرتب و ویراستار: احمد پوپل  
۲۲ نومبر ۲۰۲۰



گرامی یاد کبیر توخی

## خاطرات زندان

جلد پنجم- ۱۴

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات  
سوسیال امپریالیزم شوروی  
در زندان پلچرخ و خارج از  
آن و مقایسه آن با جنایات  
امریکا در زندان های  
افغانستان و عراق و خارج  
از آن ، امر خوبی است در  
جهت ارتقای سطح آگاهی  
سیاسی مردم افغانستان  
و برپایی یک مبارزه  
مترقی و مردمی علیه تجاوز  
امپریالیزم جنایتکار امریکا  
و شرکاء .

## ۲۴- اتاق نظارتخانه دومی یا نوع دیگر عملیات اوپراتیفی .

مدتی به روی صفا ایستاده ماندم. بسیار خسته بودم. به دو معمائی که برخورد کرده بودم؛ می اندیشیدم: به کدام علت رویه مستنطقین نسبت به من تغییر کرده؟

و این مبارز کی بود که با این همه پولهای هنگفت به دام خاد افتاده، چرا وی را در معرض دید من قرار دادند؟ عجلتاً این دو معما بیشتر افکارم را به خود معطوف کرده بود. در همین فکر ها بودم که سرباز آمد و من را با خود به حویلی دیگر بُرد. از مقابل نل آب که عبور کردیم فکرکردم دروازه اولین اتاق روی حویلی را باز می کند؛ مگر این کار را نکرد. دروازه اتاق دومی را باز کرده گفت: « برو داخل شو! »

داخل اتاق که شدم نخست به تمام زندانیان سلام دادم. پیش از آن که به این طرف و آن طرف ببینم تا جای بیابم، یک تن از زندانیان از جایش بلند شده با گرمی من را در آغوش گرفت. این جوان مؤدب و بسیار مهربان "حیات الله" نام داشت. یک تن از قلمدادی های همایون (با نام مستعار "رحیم") بود. بعداً شماری از جوانان که اکثر شان منسوب به طیف چپ انقلابی از سازمان های مختلف بودند با گرم جوشی با من جور بخیری کردند. ثناءالله خادی هم در همین اتاق انتقال داده شده بود. وی نیز با گرم جوشی کذائی من را در آغوش گرفته از انتقالم به این اتاق ابراز «خوشی» نمود. حیات الله من را در پهلویش جای داد.

متصل به طرف چپ این اتاق یک اتاق کوچک دیگر به شکل کج موقعیت داشت که سرباز تا به داخل اتاق نمی آمد درون آن اتاق درونی را دیده نمی توانست، شماری از جوانان دور از چشم سربازان در آن اتاق به حرکات ورزشی و ادمان آزاد می پرداختند.

فضای این اتاق با اتاق قبلی که من در آن بودم تفاوت شکلی داشت. هر دو اتاق ماهیتاً نظارتخانه بودند و زندانیان تحت عملیات اوپراتیفی در این اتاقها قرار داشتند. شرایط این اتاق با شرایط اتاق اولی که من تا قبل از انتقالم به این اتاق، در آن بودم؛ اندکی تفاوت داشت. به اصطلاح «مقدار کمی» به زندانیان آزادی صحبت داده بودند؛ مانند اتاقهای درون «قلعه کهنه» و یا اتاقهای منزل دوم «سراچه» همجوار «قلعه کهنه». در این اتاق زندانیان می توانستند با همدیگر صحبت نمایند. در اصل با ندیدن و نشنیدن گپ وگفت و صحبت زندانیان با یک دیگر، گویا برایشان «آزادی گپ زدن» در شکل دزدکی و به آهستگی و دور از چشم سربازان داده بودند تا بتوانند به منظور اخذ اطلاعات از زندانی توسط عوامل نفوذی خود در نقش زندانی کسب اطلاعات و به دست آوردن اسرار ناگفته زندانیان را نمایند.

در این اتاق یکی از جایش برخاسته به نزد دیگری می رفت و سر صحبت را با وی باز می کرد. در واقع ظاهر اتاق را عوامل خاد در نقش زندانی (نقشه مندانه) بدین صورت درآورده بودند. از این اتاق زندانیان همچنان برای تحقیق و شکنجه احضار می شدند. کسانی به این اتاق آورده می شدند و کسانی را از این اتاق به منظور تحقیق و شکنجه و کشتن زیر شکنجه های وحشیانه بیرون می بردند. آنانی که شامل طیف زندانیانی بودند که به طور حتمی باید به حیات آنان خاتمه داده می شد؛ فقط همین طیف زندانیان را در زیر شکنجه به آرزوی کسب اطلاعات - تا حد ممکن - به قتل می رساندند. بعداً توسط جاسوسان مخفی شده خود در میان اتاق شایع می کردند که آن شخص چیزی نداشت، از زندان رها شد. در اتاق پهلوی یکی تن از سربازان شامل خدمت عسکری را به خاد آورده بودند. وی را قسمی شکنجه کردند که گوشت و پوست انگشتان دستش را در زیر شکنجه از بین برده بودند. این سرباز اردوی دولت دست نشانده روس را در زیر شکنجه کشتند. وی دیگر به اتاق برنگشت. شماری از خلقی ها در بلاک های زندان پلچرخ در همین رابطه می

گفتند: « پرچی ها زندانیانی را که زیر شکنجه می کشتند توسط امبولانس به شفاخانه چهارصد بستر به منظور استفاده از خون و اعضای بدن آنان، انتقال می دادند.»

در همین اتاق بودم که خبر شدم آن داکتر فارمی از زندان رها شده ... کسی گفت وی از کادر های "ساما" بود که خودش را آدم ساده جلوه داده خاد را فریب داد. صحبت های کم و بیش با جوانان زندانی شده از شدت و حدت تمرکز افکار آزار دهنده ام اندکی کاست. بیشتر به علت رویه کمی ملایم شده مستنطقین و انتقال به این اتاق می اندیشیدم. به این هم می اندیشیدم که در شب گذشته، آن فرد پرگپ چگونه خودش را در پهلوی رسانده با زیرکی مختص به جواسیس حرکاتم را زیر نظر گرفته بود. با اندیشیدن به این معما، فکری در دماغم جوانه زد و وادارم کرد تا به این نقطه عطف مهم بیشتر توجه کنم و دقیق تر ببینم که این تغییر رویه مستنطقین با من به خاطری چه بوده .... ؟. سر انجام به این نتیجه رسیدم که این تغییر رویه اتفاقی نبوده؛ بلکه ناشی از تصمیم خود کشی ام بوده که خبر آن را کسی به گوش خاد رسانده و آنان بنابر دلایلی رویه و برخورد شان را نسبت به من تغییر داده عکس آن بر تحت نظر گرفتیم را شدت بیشتر بخشیده بودند. با استنتاج از تصمیم تجدید نظر اینها به این فکر شدم که چرا من را به بهانه ای تلاشی نکردند؟ اما به زودی به فکرم خطور کرد که مستنطقین این مسأله را مدنظر گرفته بودند که یا از نزدم پل ریش را پیدا می کنند و یا این که ادعای بی اساسی کرده ام، و پل ریش را از نزدم پیدا نمی توانند. در هر دو حالت، کسی که برایشان اطلاع داده است افشاء می شود. از همین سبب من را زیر نظر مستقیم جواسیس خود قرار داده بودند تا اگر دست به کدام عملی بزنم (بدون آن که خبرکش اصلی افشاء گردد) همه چیز عادی جلوه کند و گذاشتن کرتی و تفنگچه خالی گویا فراموش شده در آن اتاق هم برای اغفال من بود تا اگر من کنجاو شده کرتی مستنطق را تلاشی کنم و تفنگچه را بیابم و آن را وسیله نابودی خود و یا مستنطق قرار دهم؛ آگاه گردند. با در نظر داشت تغییر رویه شان تصمیم گرفتم هر چه زود تر به تشناب رفته پل ریش را از بین ببرم. زمانی که نوبت تشناب رسید، پل ریش را در داخل تشناب به گونه ای از میان بردم که دیگر به درد کسی نمی خورد. زمانی که دوباره وارد اتاق شدم احساس نمودم نیروی تازه ای در رگها و شرااینم به جریان آمد. به فکر مبارزه به ضد این جنایتکاران میهنفروش در عرصه زندان شدم. خطوط برجسته و نیروبخش و امید وار کننده ای در ذهنم آتش گرفته ام درخشید. مفهوم گفته های رفیق اشرف دهقانی [۷]: « زندان هم یک عرصه مبارزه به ضد طبقه حاکم است ... » به خاطرم متبادر شد. [ نقل به مفهوم ]

---

[ ۷ ] - متن گفته های رفیق اشرف دهقانی که در صفحات ۷۸ و ۷۹ جلد اول خاطرات زندان هم درج شده: « برای یک مبارزه، مبارزه مکان و زمان مشخص نمی شناسد و هر شرایطی برای یک انقلابی می تواند محیطی باشد که در آن به مبارزه خود ادامه دهد. در واقع برای مبارزه، مبارزه پایان ناپذیر و بی حد و مرز است. در شرایط زندان عمومی با آگاهی به این که هدف و تمام مساعی دشمن در مورد زندانیان این است که آنها را از پر داختن به مسایل سیاسی و به طور کلی از امر انقلاب و خدمت به خلق دور ساخته و به خیانت و بی طرفی و حد اقل بی علائقی وادار نماید، باید همیشه تلاش نمود که نیرنگ های دشمن افشاء گردد تا بتوان با آن به مقابله بر خاست » و یا « به هر صورت باید این واقعیت را در نظر داشت که با وجود این که در زندان اسیر دشمنیم و دشمن تمام آزادی های بیرون را از ما گرفته

است؛ ولی در واقع کسی ما را جز خودمان مجبور به زندگی در آنجا ننموده. برای یک انقلابی راستین که زندگی را تنها در مبارزه می بیند، زندان به هیچ وجه به عنوان ضد آزادی مفهومی ندارد. یک انقلابی همیشه آزاد است. حتی در زندان. چرا که در زندان هم او می تواند به مبارزه ادامه دهد و همین ادامه مبارزه برای او آزادی است. اگر در شرایطی اسلحه به دست گرفتن و جنگیدن شرط مبارزه و مبارز بودن باشد، در شرایط دیگر در زندان از هر مکانی علیه دشمن استفاده کردن، نشانه مبارز بودن است. مبارزه چیست؟ تسلیم نشدن بر هر آنچه که با رشد و تکامل در تضاد است. به هر آنچه یأس آور است و سخن از مرگ و خاموشی می گوید. هر محیطی بنابر شرایط خود شکل مناسبی از مبارزه را می طلبد. انقلابی راستین کسی است که در هر محیط بنا به مقتضیات زمان، به مسأله اساسی مطرح شده در آن محیط، پاسخ درستی بدهد. «

[ کتاب "حماسه مقاومت" اشرف دهقانی - صفحه های ۲۶۲-۲۶۳ و ۲۶۴ ]

ادامه دارد